

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۳

از صفحه ۲۱ تا صفحه ۴۲

رویکرد تربیتی به صبر، مؤلفه‌ها و مصادیق آن در سوره‌ی یوسف^(ع) (با نگاه انتقادی به روایات تفسیری)

چکیده

صبر، مادر فضیلت‌ها و از پرسامدترین واژگان قرآن کریم است. نوشتار حاضر، با روش توصیفی - تحلیلی، مؤلفه‌های اساسی صبر را در قرآن کریم بررسی کرده، مصادیق بارز آن را در سوره‌ی یوسف^(ع) مطرح نموده و در لابه‌لای مباحث، ضمن تشریح رفتارهای یعقوب و یوسف^(ع)، برداشته‌ها و کارکردهای تربیتی صبر را بیان داشته است. ره‌یافت اصلی این پژوهش آن است که شرح صدر، خویش‌داری، خطاپوشی، عفت‌پیشگی، مدارا، پرهیز از بی‌تابی، دوری از شتاب‌زدگی و خیرخواهی مهم‌ترین مؤلفه‌های صبر در قرآن کریم هستند که مصادیق بارز و نمود عینی در سوره‌ی یوسف^(ع) دارند و کارکردهای تربیتی آنها، از محورهای آیات سوره‌ی یادشده است و از آنجاکه قصه‌ی یوسف^(ع)، با همه‌ی آموزندگی‌ها و ویژگی‌هایی که دارد، از دستبرد تحریف و آفت اسرائیلیات در امان نمانده است، نااهلان دانسته یا ندانسته پیرایه‌ها و افسانه‌هایی را در آن گنجانده‌اند، تحلیلی بر روایات تفسیری مرتبط با آیات را نیز، در حد وسع نوشتار حاضر، به انجام رسانده است.

سهراب مروتی

استاد گروه علوم قرآن و حدیث
دانشکده الهیات و معارف اسلامی
دانشگاه ایلام

(نویسنده مسئول)

sohrab_morovati@yahoo.com

مهدی اکبرنژاد

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث
دانشکده الهیات و معارف اسلامی
دانشگاه ایلام

m_akbarnezhaad@yahoo.com

امین ذوالفقاری‌فر

دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث
دانشکده الهیات و معارف اسلامی
دانشگاه ایلام

zolfaf57@yahoo.com

کلید واژه:

مؤلفه‌های صبر، مصادیق

صبر، برداشت تربیتی، یوسف،

اسرائیلیات

قرآن کریم، حضرت یوسف^(ع) را، یک الگوی عملی حقیقت و کمال و یک شاخص برجسته‌ی انسانیت و تمالک نفسانیت به جهانیان معرفی کرده و این مهم را به نیکوترین شیوه‌ی داستان‌سرایی به انجام رسانده است؛ از این رو، سوره‌ی یوسف^(ع)، به «أحسن القصص» معروف گشته است.

قرآن کریم، خود را منبعی برای قصه معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (هود، ۱۲). واضح است که داستان‌سرایی در قرآن کریم، هدفی ثانویه به منظور ترسیم الگوهای عملی تربیت و در پی آن، تحکیم اصول تربیت قرآنی است؛ زیرا انسان، ذاتاً دوست‌دار قصه است و از سهل‌الوصول‌ترین راه‌های پذیرش اصول و پایه‌های یک باور و مبانی یک ایده، روش داستان‌سرایی و الگوپردازی است: «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْسَّائِلِينَ» (یوسف، ۷)؛ بی‌تردید، در حکایت یوسف، در شخص او از نظر عظمت روح و کمالات انسانی و در سرنوشت او و برادرانش، نشانه‌های بسیاری از عبرت و هدایت، برای مردمان کنجکاو و حقیقت‌طلب، نهفته است.

از جمله کمالات یوسف^(ع)، شیوه‌ی رفتار صبورانه‌اش است که در زمانه‌ی پرآشوب ما، می‌تواند بهترین الگو و سرمشق قرار گیرد، همان‌طور که در حدیث صحیحی از امام صادق^(ع) در این‌باره آمده است: «الْحُرُّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ إِنْ نَابَتْهُ نَابَةٌ، صَبَرَ لَهَا وَ إِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ، لَمْ تَكْسِرْهُ وَ إِنْ أُسِرَ وَ فَهَرَ وَ اسْتَبْدِلَ بِالْأُسْرِ عُسْرًا، كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ^(ع) لَمْ يَضْرُرْ حَرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتَعْبَدَ وَ فَهَرَ وَ أُسِرَ وَ لَمْ تَضْرُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَ وَحْشَتُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۸۹؛ همان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳)؛ انسان آزاده، در همه‌ی حالات، آزاده است؛ اگر حادثه‌ای رخ دهد، صبر می‌کند و اگر مصیبت‌های پی‌درپی، بر وی وارد شود شکستش نمی‌دهد، هرچند اسیر و مقهور شود و آسایش و راحتی‌اش مبدل به سختی گردد؛ مانند یوسف صدیق آن درست‌کردار راست‌گفتار که بردگی و اسارت به آزادگی‌اش، لطمه نزد و تاریکی سیاه‌چال و وحشت زندان و دشواری‌های پس از آن، صبر و شکیبایی او را از کفش نربود.

«صبر» مادر فضیلت هاست. هر صفت پسندیده‌ای که در وجود آدمی بارور شود و هر فضیلتی که در عمق جان وی ریشه بدواند، از صبر و استقامت سرچشمه می‌گیرد و در مقابل، بروز رذایل اخلاقی و صفات ناپسند در نهاد آدمی، ناشی از ناشکیبایی، بی‌تابی و عدم استقامت وی است. به عقیده‌ی علمای علم اخلاق، اگر ابعاد علمی و عملی صبر، به‌خوبی مورد توجه و عمل اخلاق‌پژوهان و جامعه‌ی انسانی قرار گیرد، راه برای خشکاندن ریشه‌ی شجره‌ی خبیثه‌ی رذایل، از یک‌سو و پرورش شجره‌ی طیبه‌ی فضائل، از سوی دیگر، در جامعه باز می‌شود (مظاهری، ۱۳۹۳، ص ۱۱-۱۲). صبر، مقاومت آدمی در مسیر تکامل، در برابر انگیزه‌های شرآفرین، فسادآفرین و انحطاط‌آفرین است (خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ص ۱۱) و این استقامت و ایستادگی در برابر مشکلات درونی و بیرونی، نشانه‌ی قدرت اراده‌ی ایمانی و تسلط آن بر هیجان‌ها و انفعال‌های نفسانی است، به‌طوری‌که انسان در برابر انگیزه‌های درونی و عوامل بیرونی، ترس‌ها، خشم‌ها، آرزوها، شهوات و ... ناتوان و نفوذپذیر نمی‌شود و خود را نمی‌بازد (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۴۶ و ج ۲، ص ۲۰).

نگارندگان این پژوهش بر این باورند که صبر و کارکردهای تربیتی آن، محور و غرر آیات شریفه‌ی

سوره‌ی یوسف^(ع) است که از آغاز تا انجام قصه، از موضوع تعریف خواب برای پدر در زمان کودکی تا عفت‌پیشگی و عدم تمکین در مقابل خواسته‌های زلیخا و زنان همدست وی و در پی آن، تحمل زندان به جرم بی‌گناهی در عنفوان جوانی و نیز چشم‌پوشی از خطای برادران، همچنین عدالت‌پیشگی در زمان مکتب و قدرت، در تمام این مراحل سریان داشته و نمود عینی یافته است. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی آن است که ضمن تحلیل و بررسی موضوع صبر در سوره‌ی یوسف^(ع)، به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد: نخست، مهم‌ترین مؤلفه‌های صبر در قرآن کریم کدامند؟ دوم، بارزترین مصادیق صبر در أحسن القصص قرآن کریم، در کدام رفتارهای یعقوب و یوسف^(ع) نمود یافته است؟ سوم، چه برداشت‌های تربیتی می‌توان از رهگذر این مصادیق کسب کرد؟ این پژوهش، ضمن پاسخ به سؤالات فوق، به آسیب‌شناسی مهم‌ترین روایات تفسیری سوره نیز خواهد پرداخت.

۱- مفهوم‌شناسی

ابتدا به واژه‌شناسی مفاهیم پرکاربرد مقاله خواهیم پرداخت:

۱-۱. تربیت

تربیت، مصدر باب تفعیل است که با سه ریشه‌ی «ربو، ربی»، «ربب» و «ربأ» در ارتباط است. برخی لغت‌شناسان، تربیت را از ریشه‌ی «ربو» یا «ربی» (ناقص واوی، ناقص یائی) به معنای رشد، نمو، فرونی یافتن (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۲۸۳) و پرورش یافتن (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۹۰۲ و ۱۱۹۰۷) می‌دانند. برخی دیگر، آن را مشتق از «ربب» (مضاعف)، در معانی مالک و صاحب‌اختیار، اصلاح، سرپرستی و رهبری کردن (ازهری، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۲۸)، مُنعم، مدبّر، مربّی، قیّم و اصلاح‌کننده‌ی هر چیزی (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۹۹) و نیز رشد و نمو (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۶) می‌دانند و نیز از ریشه‌ی «ربأ» (مهموز)، در معانی مکان مرتفع، اشراف داشتن، مراقبت و محافظت (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۲۸۸) اصلاح (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷) و نیز رشد و نمو (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۸۳؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۵۸) به‌کاررفته است؛ بنابراین، وجه مشترک میان معانی هر سه ریشه، رشد، نمو، افزودن و پروراندن است که با تعریف اصطلاحی تربیت ارتباط مستقیم دارد.

اما در اصطلاح، اندیشمندان تعاریف متعددی برای تربیت ارائه کرده‌اند؛ ازجمله: تغییر تدریجی و مرحله‌به‌مرحله تا رساندن به حد مطلوب (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۳۶)، فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل به فعلیت رساندن استعدادهای فطری (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲۲، ص ۵۵۱)، رفع موانع و ایجاد مقتضیات به‌منظور شکوفایی استعدادهای انسان برای رسیدن به کمال و سعادت (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷، ص ۲۴؛ بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۳۳) که هدف از تربیت دینی، شناخت خدا به‌عنوان ربّ یگانه‌ی انسان و جهان و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت غیر است (باقری، ۱۳۸۵، ص ۴۴)، بر این اساس، تربیت دینی در پی عینیت بخشیدن به انسان کامل است.

نظر به موارد یادشده، می‌توان تربیت را چنین تعریف کرد: تربیت، فعالیتی آگاهانه، هدفمند، منظم و مستمر است، به‌منظور رفع موانع و فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل به فعلیت رساندن استعدادهای فطری

و در پی آن، اثرگذاری بر شناخت‌ها، اعتقادات، احساسات، عواطف و رفتار فرد با دیگر انسان‌ها که در جهت رشد و تکامل واقعی متربّی صورت می‌گیرد.

۲-۱. صبر

در تعریف لغوی صبر، در لسان العرب، آمده است: «أَصْلُ الصَّبْرِ؛ الْحَبْسُ» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۳۸)؛ صبر به معنای خویشترداری است و در مفردات آمده است: «الصَّبْرُ: الإِمْسَاكُ فِي ضَيْقٍ» (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۷۴)؛ صبر خویشترداری در سختی‌ها و تنگناهاست. بر این اساس، واژه‌ی متضاد صبر، «جَزَع» (بی‌تابی) است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۱۱۵؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۳۸): «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا» (ابراهیم، ۲۱). از دیگر اضداد صبر، «وَهْن» (سستی)، «ضعف» (ناتوانی) و «استکانه» (عدم استقامت) است: «وَ كَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهِنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل‌عمران، ۱۶۴). از سویی، «صبر» و «عجله» نیز در مقابل هم قرار دارند: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمُ الْعَذَابُ» (الاحقاف، ۳۵)؛ همچنین، واژه‌ی «صَبِيحٌ» نیز با صبر تقابل معنایی دارد: «وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ» (نحل، ۱۲۷)

از نظر رابطه‌ی هم‌نشینی، «عزم» و «احسان» از مهم‌ترین واژه‌هایی هستند که با صبر، پیوند وثیقی دارند. عزم، از نظر لغوی به معنای «تصمیم و پیمان قلبی بر انجام و گذراندن کاری است» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۳۹۹): «اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان: ۱۷)؛ کسی که بر امری صبر می‌کند، حتماً در عقد قلبی‌اش و محافظت بر آن جدیت دارد و نمی‌خواهد که از آن صرف‌نظر کند، از این رو صبر، نمودی از قدرت و شهامت نفس است (نک: راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۶۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۱۸). «احسان» نیز از دیگر واژه‌های هم‌نشین صبر است: «وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (هود، ۱۱۵). احسان به معنای انجام عمل صالح و شایسته است به وجه احسن و بدون عیب، هم از جهت استقامت و ثبات و هم از جهت اینکه تنها برای رضای خداوند باشد (نک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۹۰)، در این صورت، احسان به معنای «نیکو انجام دادن کار نیک»، نیازمند صبر و شکیبایی است.

در تعریف اصطلاحی اندیشمندان از صبر، معنای لغوی آن لحاظ شده است. مهم‌ترین درون‌مایه‌های این تعاریف عبارتند از: کنترل نفس، مطابق خواسته‌ی عقل و شرع (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۷۴)، خویشترداری در برابر امور ناخوشایند، به خاطر فرمان‌بری از دستور خداوند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۵۸)، استقامت قلب و کنترل نظام نفس، به طوری که آدمی بتواند دل خود را از تفرقه و نسیان تدبیر و خبط فکر و فساد رأی بازدارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۰۵)، تسلط بر قوای درونی و عدم خروج از حالت اعتدال (صادقی‌تهرانی، ۱۴۰۶، ج ۱۵، ص ۴۷) و نیز تسلط بر خویشترداری، برای تصمیم بهتر گرفتن (مروتی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶). با توجه به موارد مذکور، می‌توان صبر را چنین تعریف کرد: صبر یعنی تسلط بر قلب و کنترل قوای درونی و نفسانی، به طوری که عقل انسان بر وجودش حاکم شود، درست بیندیشد، تصمیم صحیح بگیرد، به موقع توقف نماید و به‌هنگام حرکت کند. علاوه بر این، در مسیر، دچار دودلی، بحران و آشفتگی نشود.

بر این اساس، صبر، پایه و اساس تربیت است و در پی آن، کنترل نفس و هدایت انسان در مسیر تکامل واقعی و رسیدن به سعادت و کرامتی است که انسان برای آن خلق شده است؛ زیرا صبر، مدیر، رئیس و مرکز کنترل ایمان است: «فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرُّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۲۳۲)؛ از این رو، صبر، سرمنشأ و عامل هر نوع تکاملی است که در زندگی فردی یا اجتماعی بشر به وجود می‌آید.

۲- مؤلفه‌های صبر و مصادیق آن در سوره‌ی یوسف^(ع)

صبر در قرآن کریم، کاربرد وسیعی دارد و از مفاهیم عام اخلاقی به حساب می‌آید که تمام حرکات، سکنات، افعال و تروک اخلاقی انسان را در برمی‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۵-۸۷). مفهوم تسلط بر نفس و مدیریت عواطف، احساسات و غرایز، از صبر، لفظی عمومی می‌سازد؛ به گونه‌ای که قلمرو آن، میدان‌های بسیاری را در برمی‌گیرد و چه بسا در مواردی با لفظ دیگری غیر از واژه‌ی صبر بیان شود (نک: راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۷۴؛ غزالی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۱۱۴). اگر این تسلط بر نفس، در برابر مصائب روزگار باشد، «صبر» نام دارد که ضد آن «جزع» (بی‌تابی) است. اگر این استقامت، در برابر شهوات جنسی باشد، «عفت» (پاکی تن و پاک‌دامنی) نام دارد. اگر در میدان جنگ باشد، به آن «شجاعت» گفته می‌شود که ضدش «جبن» (بزدلی و ترسوئی) خوانده می‌شود. اگر در برابر ناملایمات و نگرانی‌های روزمره باشد، به آن «سعه‌ی صدر» گفته می‌شود که مقابلش «ضجر» و «ضیق صدر» (دل‌تنگی، وازدگی، افسردگی و بی‌تابی) است. اگر شکیبایی در هنگام خشم و شعله کشیدن غضب باشد، «حلم» (خویشتن‌داری) خوانده می‌شود که ضدش «غضب» (زود خشمگین شدن و جا زدن) است. اگر درباره‌ی پنهان داشتن سخن یا خبری باشد، به آن «کتمان» (رازداری) می‌گویند که مقابلش «اذاعه و اشاعه» (پردردری) است و ... موارد یادشده، اساسی‌ترین مؤلفه‌های صبر را تشکیل می‌دهند. ابتدا، این مؤلفه‌ها در قرآن کریم جستجو شده و به دنبال تحلیل و بررسی هر یک از مؤلفه‌ها، مصادیق آن در سوره‌ی یوسف^(ع) بیان خواهد شد:

۲-۱. سعه‌ی صدر داشتن

هنگامی که موسای کلیم^(ع) مأموریت یافت که بساط کسی را برچیند که ادعای ربوبیت و الوهیت داشت و شعار «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، ۲۴) و «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص، ۳۸) سر می‌داد، می‌دانست که چه امر خطیری در پیش‌رو دارد. خداوند به او فرمود که این مهم، بدون صبر به انجام نمی‌رسد: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (ابراهیم، ۵)؛ لذا موسای کلیم^(ع) از خداوند «شرح صدر» طلب کرد: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، ۲۵).

واژه‌ی «صدر» (سینه) در اینجا، کنایه از روح و فکر آدمی است و مقصود از گشاده ساختن آن، وسعت روح، بلندی فکر و گسترش افق عقل انسان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۴۳۴؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۲۱۲) و این مهم، نیازمند گذشتن از هوس‌ها و تمنیات دل است (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵۵۰). حضرت موسی^(ع) از پروردگارش خواست که سینه‌اش را بگشاید تا دل‌تنگ و غمگین نشود و بتواند با صبر جمیل، به استقبال سختی‌ها برود و کار خلیفه‌اللّهی در روی زمین و آنچه لازمه‌ی آن است از تحمّل

سختی‌های بزرگ، بر او آسان شود^۱ (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۴۱۸). بر این اساس، شرح صدر از مهم‌ترین مؤلفه‌های صبر و اساس قوت قلب، استقامت و خویش‌نمندی است.

هنگامی که یوسف^(ع) رؤیایش را برای پدر نقل کرد، پدر از وی خواست که رؤیایش را از برادران پنهان نگه دارد: «قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یوسف، ۵)؛ زیرا او به خوبی نسبت به روحیه‌ی فرزندانش آگاه بود؛ می‌ترسید که آنان تعبیر خوابش را بفهمند، آنگاه شیطان، ایشان را وسوسه کرده و بر یوسف حسادت ورزند و برایش مشکل‌ساز شوند. نخستین برداشت تربیتی از این موضوع، اهمیت حفظ اسرار است. توانایی حفظ اسرار یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده‌ی انسان است که از شرح صدر سرچشمه می‌گیرد. خواه‌ناخواه، در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شوند، ممکن است آینده‌ی او به خطر بیفتد، حتی گاهی ضرورت پیدا می‌کند این اسرار برای نزدیکان نیز فاش نگردند. دوّم این‌که، ضروری است که توانایی حفظ اسرار را، از کودکی و در فضای خانواده، به فرزندان بیاموزیم. به آنان یاد بدهیم که هر حرفی را به هر کسی نزنند. به عقیده‌ی صاحب‌نظران، پایه‌های تربیتی فرد، در خانواده نهادینه می‌شود و کودکان ارزش‌های اخلاقی مانند دوست داشتن فضائل و پرهیز از رذایل، علاقه‌ی به راستی و درستی، رازداری و کتمان سرّ و ... را از محیط خانه فرامی‌گیرند (نک: حجتی، ۱۳۸۵، ص ۳۸). سوم این‌که، دانسته‌ها و اطلاعات، طبقه‌بندی شوند و امور محرمانه و غیرمحرمانه از هم متمایز گردند. از امام رضا^(ع) نقل شده است: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ فِيهِ ثَلَاثٌ خِصَالٌ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سرِّهِ ...» (صدوق، ۱۳۶۲، ب، ص ۳۷؛ حرانی، ۱۳۶۳، ص ۴۴۲)؛ مؤمن، ایمانش پابرجا نخواهد بود مگر اینکه سه خصلت داشته باشد؛ سنتی از پروردگار، سنتی از پیامبر و سنتی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار، کتمان اسرار است ... و کتمان سرّ نیازمند شرح صدر است و هرچه سعی صدر افزون‌تر باشد، توان رازداری بیشتر می‌شود و رازداری راحت‌تر و بهتر صورت می‌پذیرد.

با وجود مضامین عالی انسان‌ساز در قصه‌های قرآنی، به‌ویژه در داستان‌های پیامبران الهی، متأسفانه روایات ساختگی فراوانی در منابع تاریخی و تفاسیر نقلی درباره‌ی این قصه‌ها به چشم می‌خورد (دیاری بیدگلی، ۱۳۸۳، ش، ص ۳۰۷)؛ که خواننده را از مقاصد عالی و هدایت والای قرآن کریم بازمی‌دارد؛ ازجمله‌ی آنها، روایات فراوانی است که با خرافات اسرائیلی آمیخته‌اند (رشید رضا، بی‌تا، ج ۱، ص ۷) و بیشترین روایات جعلی نیز در تفسیر سوره‌ی یوسف وارد شده است (دیاری بیدگلی، ۱۳۸۳، ش، ص ۳۰۷)؛ باین‌وجود، برخی از مفسران با اطمینان به روایات موجود در تفاسیر نقلی، بدون هیچ تفحصی در این‌گونه اخبار، آنها را پذیرفته و تفاسیرشان را از این‌گونه مرویات آکنده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۳۴) که سعی بر آن داریم تا در حدّ وسع پژوهش حاضر در لابه‌لای مباحث، برخی از این روایات را آسیب‌شناسی کنیم؛ مثلاً،

۱- تقاضای شرح صدر در مأموریتی که مستلزم صبر است، بیان‌گر این مطلب است که صبر، به معنای سکوت و تحمل ستم نیست و انسان ساکت ستم‌پذیر را صابر نمی‌نامند و به قول صاحب تفسیر تسنیم، صابر کسی است که در قلعه‌ی توحید آرام می‌نشیند تا تصمیم بجا بگیرد و به‌هنگام اقدام کند (نک: جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۲۴۴).

ضمن روایتی طولانی منسوب به امام سجاد^(ع) آمده است: «... فَلَمْ يَكْتُمُ يُوسُفُ رُؤْيَاهُ وَ قَصَّهَا عَلَىٰ إِخْوَتِهِ ...» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶-۴۹؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۷۲)؛ یوسف^(ع) برخلاف توصیه‌ی پدر، خوابش را برای برادرانش تعریف کرد. در بررسی متن این روایت باید گفت که یکم، با نص صریح قرآن کریم سازگاری ندارد؛ زیرا این چنین تمردی از جانب یوسف^(ع) در صورت صحت آن، چنان مهم بود که در آیات بعد ذکر می‌شد، حال آن‌که چنین چیزی در قرآن نیامده است. دوم، همان‌طور که صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز اشاره کرده است، از سیاق آیات برمی‌آید که برادران، از خواب یوسف^(ع) آگاه شده باشند و گرنه آن را، در بگومگوهایی که داشتند، بر زبان می‌آوردند (سید قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۹۷۳) و آگاهی‌شان از آن خواب، خود انگیزه‌ی بهتری بود تا زبان سرزنش و حسدشان بر یوسف^(ع) درازتر شود. سوم، در ضمن این روایت طولانی، مطالبی آمده است که از جعل و دستبرد نشان دارد؛ از جمله این‌که: «... فَأَنْطَلِقُوا بِهِ إِلَى الْجُبِّ فَالْقَوُّهُ فِيهِ وَ هُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَغْرُقُ فِيهِ ... قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: «لَا تَرَالُوا مِنْ هَاهُنَا حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مَاتَ!»، فَلَمْ يَرَالُوا بِحَضْرَتِهِ حَتَّى أَمْسُوا ...» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۷)؛ این مطلب، مخالف نص صریح قرآن کریم است؛ زیرا تصمیم نهایی برادران یوسف^(ع)، کشتن یوسف^(ع) نبود: «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» (یوسف، ۱۰)، «وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (یوسف، ۱۵)، بلکه قرار دادنش در نگاه‌گاه چاه بود تا این‌که کاروانی او را بردارد با خود ببرند.

۲-۲. خویشتن‌داری

از دیگر مؤلفه‌های صبر، کظم غیظ است: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ ...» (آل عمران، ۱۳۴)، «کظم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و در باره‌ی انسانی استعمال می‌شود که لبریز از اندوه و خشم باشد؛ اما مصمم است که خشم خود را ابراز نکند و واژه‌ی غیظ به معنای هیجان طبع برای انتقام در اثر مشاهده‌ی پی‌درپی ناملایمات است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۰). پس مفهوم آیه چنین است: آنان به هنگام خشم، دست به اقدامات نسنجیده نمی‌زنند و با صبر و خویشتن‌داری بر خشم خود مسلط می‌شوند. بر این اساس، «کظم غیظ» (فروخوردن خشم) از مؤلفه‌های بنیادین صبر محسوب می‌شود و اصولاً صبر، با کظم غیظ نمود عملی پیدا می‌کند. مصادیق کظم غیظ در رفتار یعقوب و یوسف^(ع) در موارد زیر قابل تحلیل و بررسی است:

۱-۲-۲. نحوه‌ی برخورد حضرت یعقوب^(ع) با فرزندان، هنگامی‌که به ایشان خبر دادند که گرگ یوسف را خورده است: «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّبُّ» (یوسف، ۱۷) و واکنشی که ایشان در مقابل این خبر از خود نشان داد، از مصادیق بارز صبر و تسلط بر نفس است که در نتیجه‌ی آن غریزه‌ی غضب فروکش می‌کند و «حلم» و بردباری جایگزین آن می‌شود.

یعقوب^(ع) هیچ‌یک از فرزندان را متهم نکرد؛ همچنین اشتباه آنان را به رخشان نکشید، بلکه تنها ایشان را متوجه نقش ناخودآگاه انگیزه‌ها و گرایش‌های منفی درونی‌شان نمود: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ» (یوسف، ۱۸). با این عمل، یعقوب^(ع) رفتار زشت و ناپسند فرزندان را با رفتار زشت و ناپسند دیگری پاسخ نداد، بلکه به آنان فرصت داد تا به اشتباه خود پی ببرند و خود به آن اعتراف کنند. وی دست و پای خود را نیز گم نکرد. به تعبیر مفسران، صاحب صبر جمیل،

این چنین در کمال آرامش، به دژ حصین الهی پناه می برد؛ در آن متحصن می شود و آرام می گیرد. آنگاه با همه ی قوای ادراکی و تحریکی اش، چاره جویی می کند و از او استعانت می جوید، چنان که یعقوب^(ع) چنین کرد (نک: جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۲۴۴-۲۴۵).

از جمله کارکردهای تربیتی این تدبیر عاقلانه و این صبوری حکیمانه، این است که فرزندان کار را تمام شده تلقی کردند. این راهبرد موجب شد فرزندان، همچنان به زندگی عادی ادامه بدهند و امور زندگی را اداره کنند؛ خانواده از هم نپاشد و حیثیت و آبروی دودمان ابراهیم نیز لکه دار نشود. حال اگر یعقوب^(ع) ایشان را تویخ می کرد و به باد انتقاد می گرفت و به ایشان سرکوفت میزد، آنان متوسل به دروغ های بیشتر می شدند و احیاناً به سراغ یوسف در چاه می رفتند و او را می کشتند و تکه هایی از جسد مرده ی او را به همراه می آوردند تا خود را مبرا سازند.

۲-۲-۲. صحنه ی دوّم ظهور صبر و جلوه ی عملی کظم غیظ از جانب یعقوب نبی^(ع)، زمانی است که برادران، بدون بنیامین و برادر بزرگشان از سرزمین مصر بازگشتند و گزارشی از بازداشت بنیامین و ماندن برادر بزرگشان در مصر، به عرض پدر رساندند. یعقوب^(ع) در واکنش به این خبر غم انگیز فرمود: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» (یوسف، ۸۳)؛ داستان بنیامین، ادامه ی سرگذشت یوسف است. گرو گرفتن او در مصر و تحصن برادر بزرگ، اثر بد خطایی است که شما درباره ی یوسف انجام دادید و فریب نفس مسؤلّه تان را خوردید که زشت را در برابر چشمانتان زیبا جلوه داد، پس من در این رخداد، صبری نیکو خواهم داشت (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۲۸۱)؛ «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف، ۸۳)؛ و من نه تنها امیدوارم که یوسف گم گشته باز آید، بلکه امید قطعی دارم که هر سه فرزندم به من برمی گردند و غم جدایی آنان به پایان خواهد رسید. این اظهار امیدواری مبنی بر آن صبر جمیلی است که او در برابر تسویلات نفسانی فرزندان از خود نشان داد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۲۳۱). با وجود آنکه دلش پر از غم و غصّه بود و در فراق سه فرزندش می سوخت و از دست دیگر فرزنداناش خشمگین بود؛ اما رفتار آزردهنده با آنان روا نمی داشت؛ بر آنان خشم نمی گرفت و تنها - شاید هم برای این که خاندانش آزرده نشوند - خشم خود را با رویگردانی مقطعی از آنان فرو می نشاند (نک: سلطان علی شاه، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۳۷۱)؛ «و تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ أَيْبَسَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (یوسف، ۸۴) و معنای «کظیم» این است که هرچند سرشار از غم و اندوه بود؛ اما اندوه خود را فرومی خورد و به کسی اظهار نمی کرد و به زبان نمی آورد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۹۴). بر این اساس، روی گردانی یعقوب از فرزنداناش، نشانه ی کظم غیظ او بود که از اوصاف برجسته اولیای الهی در برابر مؤمنان است.

می توان از این شیوه ی صبوری چندین برداشت تربیتی حاصل کرد؛ از جمله موارد ذیل:

نخست این که مربی، باید راز نگه دار متربی خویش باشد و راز او را پیش دیگران برملا نسازد: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ» (یوسف، ۸۴). اما مفید حصر است و یعقوب^(ع) تأکید می کند که تنها شکایت خود را با خدای خویش در میان می گذارم.

دوّم این که، صبر به معنای ترجیح نشستن بر حرکت و دست روی گذاشتن و اقدام نکردن نیست، بلکه صبر، دنبال فرصت مناسب گشتن است، شاهد آن هم آیه ی ذیل است: «يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنِّي»

يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيْئَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (يوسف، ۸۷)؛ پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از فرج و رحمت خدا نومید نشوید، که جز کافران از رحمت خدا نومید نگردند.

سوم این که پدر، رابطه‌ی عاطفی با فرزندانش را، در همه‌ی مراحل و در همه‌ی مصائب حفظ کرد. شاهد آن خطاب کردنشان با عبارت «یا بَنِيَّ اذْهَبُوا...» است. مرتبی هیچ‌گاه نباید با مرتبی رابطه‌ی عاطفی را قطع کند، بلکه با صبر و شکیبایی و به دور از غیظ و غضب، در پی اصلاح رفتار مرتبی برآید.

چهارم این که، در تربیت، امید، رکن اساسی است؛ امید به اصلاح و امید به دست‌یابی به خواسته‌ها با یاری خداوند: «وَ لَا تَيْئَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف، ۸۷). بر این اساس، زنده نگه‌داشتن امید در وجود مرتبی، جزو بایسته‌های ضروری کار مرتبی است.

برخی جاعلان سعی داشته‌اند که فضیلت صبر جمیل از جانب یعقوب نبی^(ع) را خدشه‌دار کنند؛ از جمله این که، در روایتی مرسل آمده است که از امام صادق^(ع) پرسیدند: «اندوه یعقوب در فراق یوسف چه اندازه بود؟» فرمود: «به‌اندازه‌ی اندوه هفتاد زن فرزند مرده‌ی دل‌سوخته.» باز سؤال شد: «چگونه با اینکه به وی خبر داده بودند که یوسف به تو باز می‌گردد، باز این‌قدر اندوهناک بود؟» فرمود: «آن خبر را فراموش کرده بود» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۸۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۹۴).

در روایت مرسل دیگری آمده است که یعقوب^(ع) برای کاری نزد پادشاه رفت و چون پادشاه آثار پیری را وی مشاهده کرد، پنداشت که وی، ابراهیم^(ع) است. علت این‌همه شکستگی برخلاف سن و سالش را از وی جویا شد و یعقوب^(ع) در جواب گفت که نزول بلا و حزن و اندوه وی را پیر ساخته است، که در هنگام خروج، جبرئیل وی را به شدت تویخ کرد و یعقوب به خود آمد و از اشتباه خود مبنی بر شکایت از بلا، نزد بنده‌ی خدا پشیمان شد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۸۹).

هر دو روایت، از نظر سند، مرسل و فاقد اعتبار هستند و نظر متنی، برخلاف نص صریح قرآن کریم است که یعقوب را با پیشه ساختن صبر جمیل ستوده است. این روایات نشان از تأثیر اسرائیلیات دارند که به دنبال بدنام ساختن انبیاء بوده‌اند تا ایشان را نیز چون مردم عادی، خطاکار و فراموش‌کار جلوه دهند. متأسفانه، برخی از مفسران با اطمینان به روایات موجود در تفاسیر نقلی، بدون هیچ تفحصی در این‌گونه اخبار، آنها را پذیرفته و تفاسیرشان را از این‌گونه مرویات آکنده‌اند و به تعبیر صاحب المیزان، گویی اینان مقامات معنوی و انسانی مانند نبوت، عصمت و اخلاص را چیزی جز نام‌های وضع‌شده‌ی فاقد حقیقت نمی‌دانند و نفوس مطهر انبیای الهی را نیز مانند دیگر انسان‌ها در نظر می‌گیرند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۳۴).

۳-۲. خطاپوشی

خطاپوشی از مؤلفه‌های دیگر صبر است که در قالب واژه‌های «عفو» (بخشش)، «صفح» (گذشت) و «غفران» (آمرزش)، در آیات متعددی از قرآن کریم به آن اشاره شده است (نک: بقره، ۱۰۹؛ آل‌عمران، ۱۵۹؛ نور، ۲۲) و در آیه‌ی «إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (تغابن، ۱۴)، با نظمی نیکو و با رعایت سلسله مراتب خطاپوشی، در کنار هم قرار گرفته‌اند که بیان‌گر سه گام مهم در برخورد با خطاهای

دیگران را به ما نشان می‌دهد:

۱-۳-۲. «عفو»، به معنای بخشودن گناه (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۹) و خودداری از مجازات خطاکار (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۷۴) است. پس اولین گام در مسیر خطاپوشی، بخشودن خطاکار است و این مهم، از مؤلفه‌های صبر شمرده می‌شود که در مسیر تربیت امری حیاتی به حساب می‌رود. «عَفُوٌّ» صیغه‌ی مبالغه‌ی «عفو» به معنای «کثیر العفو» از صفات خداوند متعال است: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ عَفُورٌ» (مجادله، ۲)، پس لازم است هم خود مرتبی به این صفت الهی آراسته شود و هم آن را در وجود مرتبی، شکوفا ساخته و تقویت کند.

مصدق این فضیلت در سوره‌ی یوسف^(ع)، در سفر سوم کنعانیان به مصر - برای تأمین آذوقه - نمود می‌یابد. یوسف^(ع)، خود را به برادران معرفی می‌کند: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» (یوسف، ۸۹-۹۰)؛ یوسف^(ع) گفت: آیا دانستید، از روی بی‌خردی، با یوسف و برادرش چه کردید؟

همان‌طور که صاحب تفسیر المیزان آورده است، عبارت «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ»، تنها برای یادآوری اعمال زشت برادران است تا مَنّت و احسانی را که خدا در حق او و برادرش انجام داده است، خاطرنشان سازد، بدون اینکه خواسته باشد توبیخ و یا مؤاخذه‌ای کند یا قصد انتقام‌گیری داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۲۳۶). علاوه بر این، یوسف^(ع) که آن‌همه بی‌مهری و نابرداری از برادران دیده بود، با بیان عبارت «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (زمانی که ناآگاه بودید)، راه عذری به آنان نشان داد تا بهانه‌ای برای رفتار گذشته‌شان به دستشان داده باشد که به‌وسیله‌ی آن، از خود دفاع کنند و این حدّ اعلای عفو و گذشت است که هم می‌بخشاید و هم راه عذر و بهانه را بازمی‌گذارد.

در رابطه با برداشت تربیتی از موضوع فوق، باید خاطر نشان ساخت که مرتبی به هنگام دیدن خطا از جانب مرتبی، نباید مثل یک قاضی در پی محاکمه برآید، بلکه چون طیبی دلسوز در پی اصلاح رفتار مرتبی باشد و او را گام‌به‌گام، در جهت اصلاح رفتار و کردارش هدایت کند.

۲-۳-۲. گام دوم در مسیر خطاپوشی، «صفح» به معنای خودداری از سرزنش و نکوهش کردن است که مرحله‌ای فراتر و رساتر از عفو و بخشش است: «و الصَّفْحُ: تَرْكُ التَّزْيِيبِ وَ هُوَ أْبْلَغُ مِنَ الْعَفْوِ» (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۸۶)؛ صفح، عفو کامل‌تری است. عفو، ترک پیگیری و رفع تعقیب را به دنبال دارد؛ اما همچنان کدورتی از عفوشدگان در دل عفوکننده باقی می‌ماند؛ ولی مرحله‌ی صفح، «صفحه‌ی خاطرات را ورق زدن و صفحه دیگری گشودن» (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۲۳۱) است. صفح‌کننده، بر اثر کرامت نفسانی، به مسائل دیگری می‌پردازد و اشتباه خطاکار را از یاد می‌برد.

در بررسی مصداق این مؤلفه در داستان یوسف^(ع) می‌بینیم که یوسف^(ع) به مشکلاتی که در پی رفتار نابخردانه‌ی برادران برایش پیش آمده بود، نمی‌پردازد، بلکه به رحمت و اسعه‌ی پروردگار در حقّ بندگان صابرش اشاره می‌کند و نجاتش از آن‌همه مشکلات را نتیجه‌ی تقوا و صبر در راه خداوند می‌داند: «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يُصِرِّ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف، ۹۰)؛ حقّاً که خدا بر ما مَنّت نهاد؛ زیرا که هر کس تقوا پیشه کند و صبر نماید (به پاداش رسد که) همانا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند؛ بنابراین، آنگاه که برادران به خطای خویش اعتراف کردند (نک: یوسف، ۹۱)، نه تنها حس

انتقام جویی و مجازات در یوسف جوامرد تحریک نمی‌شود، بلکه از شرمندگی و ناراحتی برادران خود نگران است؛ از این رو، برای رفع اضطراب و نگرانی برادران خطاکار، علاوه بر اعلام عفو و بخشش خطایشان، صریحاً به آنان اعلام می‌کند که «لَا تُؤَيِّبُ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» (یوسف، ۹۲)؛ من نه تنها قصد انتقام از شما را ندارم، بلکه اساساً شما را ملامت و سرزنش هم نمی‌کنم.

رفتار یوسف^(ع)، می‌تواند الگوی عملی مربیان در مسیر تربیت متربیان باشد که از سرزنش کردن دوری کنند، راه اصلاح رفتار را با سنگلاخ توبیخ سد ننمایند، بلکه همیشه خطاپذیری را سرلوحه‌ی رفتار خویش قرار دهند و فرصت اصلاح رفتار و جبران اشتباه را برای متربیان فراهم سازند.

۳-۳-۲. گام نهایی در مسیر خطاپوشی، از یاد بردن اشتباه خطاکار و افشا نکردن آن است که از مفهوم «غفران» فهمیده می‌شود. غفران از ماده‌ی «غفر» است به معنای این‌که جامه‌ای بر تن کسی بیوشانی که تن او را از آلودگی حفظ کند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۰۹). غفران، درجه‌ی بالاتری از صفح را در برمی‌گیرد؛ به این معنا که غافر، اشتباه خطاکار را پنهان کند و هرگز به رویش نیاید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۴۵۲) و در نتیجه، نزد دیگران نیز مانع از اشاعه و برملا شدن اشتباه او شود (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۸، ص ۲۵۶)؛ به عبارت دیگر، خاطرات تلخ عفوشدگان را از ذهن خود به کلی محو می‌سازد و لازمه‌ی رسیدن به این مراحل، برخورداری از روحیه‌ی بخشندگی و سعه‌ی صدر است (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۲۵، ص ۷۶) که بر اثر تمرین و ممارست در صبر حاصل می‌شود: «و كَمَنْ صَبَرَ وَ عَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لِمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (شوری: ۴۳).

ورود به این مرحله از صبر و گام نهادن در این وادی، از اساسی‌ترین مسائل تربیتی است که در پی آن، هم مربی از ادامه‌ی راه تربیت خسته نمی‌شود و هم متربی به ادامه‌ی همراهی با مربی امید بیشتری پیدا می‌کند و پرواضح است که امید، انگیزه‌ای برای فعالیت در جهت تغییر زندگی به زندگی متعالی‌تر است. امیدوار بودن، به این است که موضوع زندگی، متعالی، سرشار و رها از بیزاری و ملامت باشد (سعادت‌فر، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵-۱۱۶). در ادامه‌ی ذکر مصادیق صبر، مؤلفه‌ی غفران را در داستان یوسف^(ع) پی می‌گیریم:

یوسف^(ع) پس از عفو برادران و صفح (گذشت) از خطای ایشان، صریحاً اعلام می‌دارد که نه تنها کدورتی از ایشان به دل ندارد و آبرویشان محفوظ خواهد ماند، بلکه امیدوارشان می‌سازد که خداوند از خطایشان درمی‌گذرد: «يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف، ۹۲) و این چنین به خطاکاران اطمینان خاطر می‌دهد تا در پی اصلاح خویش برآیند.

از دیگر مصادیق این مؤلفه‌ی صبر، نحوه‌ی رفتار یعقوب^(ع) با فرزندان خطاکار خویش است، آنگاه که ایشان به خطای خود اعتراف کردند: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (همان، ۹۷)، پدر علاوه بر عفو ایشان و گذشتن از گناهشان، صبورانه در پی اصلاح و غفران ایشان برمی‌آید و می‌فرماید: «سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (همان، ۹۸).

عفو، صفح و غفران، درجات سه‌گانه خصلت خطاپوشی است که در اثر گذشت از حقوق شخصی در راه خیرخواهی خانواده انجام می‌پذیرد و نیازمند برخورداری از سعه‌ی صدر است (نک: مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱۶، ص ۳۶)؛ دریغ نکردن افراد خانواده از محبت، عفو و گذشت، در حق یکدیگر وسیله‌ای است برای تربیت و اصلاح خطاکاران (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۴، ص ۲۰۶).

این شیوهی صبرپیشگی، الگویی تربیتی است که بر اساس آن، مربی خطای متربی را پوشیده نگه می‌دارد و از برملا شدن عیوبش، جلوگیری می‌کند؛ در نتیجه، متربی در پی اصلاح خویش برمی‌آید و از ادامه‌ی مسیر کمال باز نخواهد ماند.

نکته‌ی قابل‌ذکر دیگر این‌که، این شیوه‌ی خطاپوشی همان‌طور که مفسران بر آن تأکید دارند در برخورد افراد خانواده با یکدیگر، به‌ویژه در تعامل زوجین با همدیگر، بسیار راهگشا و کارساز است و پیشینه‌ی تاریخی این شیوه‌ی تعامل، نشان‌گر صحنه‌های ماندگاری است که در طول تاریخ رقم زده است (نک: مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱۶، ص ۳۴).

۴-۲. عفت پیشگی

صبر در برابر شهوت و خواسته‌های نفسانی، عفت نامیده می‌شود: «الصَّبْرُ عَنِ الشَّهْوَةِ عَفَّةٌ...» (همیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۸۴). «عفت» به معنای بازداشتن نفس از محرمت، دوری از اعمال ناشایست و حاصل شدن حالتی برای نفس و جان آدمی است که به‌وسیله‌ی آن، از غلبه و تسلط شهوت جلوگیری می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۹۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۲۵۳؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۷۳)؛ بنابراین، عفت به معنای روی‌گردانی از خواهش‌های نفسانی، پاک‌تن و پاکدامنی است: «وَلَيْسْتَغْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نور، ۳۳)؛ شعله‌های سرکش شهوت و هیجان‌ناخاسته از نفس آدمی، اقتضای نوعی فعالیت دارد که به‌طور قطع و یقین، این فعالیت‌ها با فطرت روحانی و آموزه‌های وحیانی، سر سازگاری ندارد. بر این اساس، در این حوزه نیاز به ابزاری است که راه طغیان و انحراف را بر نفس ببندد. این نیرو و این توانایی، همان صبر و تسلط بر نفس است که همان‌طور پیشتر در مفهوم‌شناسی صبر گفته شد عفت نامیده می‌شود.

بی‌شک یکی از خفیه‌ترین حوادثی که صحنه‌ی آزمایش صبر یوسف^(ع) بود، صبر ایشان در برابر طنازی و دلربایی‌های همسر جوان و زیباروی عزیز مصر است. به قول مفسرین، زلیخا در نکوروی و عشوه‌گری چیزی کم نداشت (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۲). علاوه بر این، چون همسر عزیز و مالک قصر است، لابد حکمش نافذ و فرمانش لازم‌الاجراست، به‌ویژه اگر طرف این پیشنهاد، غلام زرخرد وی باشد: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ» (یوسف، ۲۳). از تعبیر «هیت لک» برداشت می‌شود که زلیخا کار را از طرف خود تمام‌شده می‌دانست و جز اقبال و پذیرش یوسف^(ع) انتظار دیگری نداشت. از دید او همه‌ی علل و اسباب پذیرش از سوی یوسف^(ع) نیز تمام بودند (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۳۰۷)؛ اما یوسف بُرنا که صحنه‌ی شهوت در خلوت برایش آماده‌شده بود، کاملاً بر نفس خود مسلط بود، پس با آرامش کامل و قاطعیت هرچه تمام‌تر فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُغْلِبُ الظَّالِمُونَ» (یوسف، ۲۳) و بار دیگر کیمیای صبر مرهمی شد بر درد و عفونت شهوت‌پرستی و این‌چنین صحنه‌ی دیگر از جمال و کمال انسانیت رقم خورد.

از این ماجرا، می‌توان برداشت‌های تربیتی کارآمدی چون موارد ذیل حاصل کرد:

نخست این‌که، فضیلت عفت‌پیشگی و پاک‌دامنی تنها مختص به جنس مؤنث نیست. آراستگی پسران - هم‌پایه‌ی دختران - به این صفت والا از ضروریات است، همچنان‌که فرزند یعقوب^(ع) چنین پرورش یافته

بود تا اگر در چنان شرایطی قرار گرفت، بتواند عفت خود را نگه دارد و دامانش به هرزگی و بی‌مبالاتی آلوده نشود.

دوم این‌که عفت‌پیشگی، از کودکی و در محیط خانواده نهادینه می‌شود. یوسف، هرچند دوره‌ی جوانی را در محیطی گذراند که زلیخا پرور بود؛ اما چون تربیت صحیح دوران کودکی در جو خانوادگی یعقوب^(ع) را در پرورده‌ی تربیتی خویش داشت، او را در برابر توطئه‌های زلیخا و هم‌دستانش بیمه کرده بود. شایسته است مربیان، به‌ویژه والدین، شرایط تربیت کودکان را چنان فراهم کنند که - هم دختران و هم پسران - خودنگه‌داری و عفت‌پیشگی را بیاموزند و به آن باور داشته باشند و برای خود فضیلت بدانند. سومین برداشت تربیتی، این نکته ضروری است که کودک چنان لبریز از مهر، محبت و عاطفه‌ی خانوادگی به‌ویژه، از جانب پدر و مادر باشد - همان‌طور که یوسف^(ع) چنین بود - که در سنین نوجوانی و جوانی از اغیار، محبت‌گدایی نکند و خود را محتاج توجه و نگاه دیگران نبیند تا یوسف‌وار بتواند در برابر مهر و محبت زلیخافتان، خود را نوازد.

در چندین روایت آمده است که یوسف^(ع) نیز همانند زلیخا تصمیم به فحشا گرفت؛ اما عواملی باعث شد که از این عمل - برخلاف خواسته‌ی قلبی‌اش - منصرف شود. مضمون این روایات به شرح زیر است: - پوشاندن روی بت موجود در آنجا از سوی زلیخا و به دنبال آن، ترس یوسف^(ع) از این‌که پروردگار او را در چنان حالتی ببیند (نک: قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۳؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷۳).

- مجسم شدن پدرش یعقوب در برابرش در حالی که به علامت هشدار انگشتش را می‌گزید و در پی آن خارج شدن شهوت از سرانگشتان یوسف (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۴) و یا هشدار یعقوب به وی که مبادا کاری کند که موجب شود نامش از زمره‌ی پیامبران پاک گردد (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۴۱-۳۴۲).

- و ...

یکم، از نظر سندی، همه‌ی روایات یادشده، مرسل و ضعیف هستند.

دوم، از نظر متنی نیز با توجه به اوصافی که قرآن از یوسف^(ع) بیان داشته است، چنین بی‌پروایی از جانب وی، غیر قابل تصور است.

سوم، قرآن به صراحت به پاکی یوسف^(ع) گواهی می‌دهد؛ از جمله آیات ذیل: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف، ۲۳)؛ «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (همان، ۲۴)، «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (همان، ۳۲)، «قُلْنَا حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (همان، ۵۱) و ...

۵-۲. مدارا

مدارا کردن از دیگر مؤلفه‌های صبر است که در آیات مختلفی از قرآن کریم تحت عنوان دفع «سیئه» با «حسنه»، بر این خصلت انسانی و فضیلت والای نفسانی تأکید شده است (نک: رعد، ۲۲؛ مؤمنون، ۹۶؛ قصص، ۵۴)؛ از جمله آیه‌ی «وَلَا تَسْتَوِيَ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (فصلت، ۳۴-۳۵). بدی را با خوبی پاسخ دادن، از امور طاقت‌فرسا برای نفس آدمی است؛ زیرا نفس در مقابل رفتار

ناشایست، انسان را به غضب فرا می‌خواند و او را به انتقام وا می‌دارد و به قول صاحب تفسیر التحریر و التنویر، تنها صبر است که این مهم را برای آدمی ممکن و میسر می‌سازد (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۵، ص ۵۸-۵۹)؛ بنابراین مدارا با مردم، از اساسی‌ترین مؤلفه‌های صبر محسوب می‌شود و همان‌طور که در سیره پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم که «و لَا يُجْزَى بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَ لَكِنْ يَعْفُو وَ يَصْفَحُ» (طبری، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۵۷؛ هاشمی‌خویی، ۱۴۰۰، ج ۱۶، ص ۲۸)، باید گفت که این ویژگی، خصلت انسان‌های وارسته است.

از جمله مصادیق این مؤلفه‌ی صبر در سوره‌ی یوسف (ع)، می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

پس از توطئه‌ی مشروع^۱ قرار دادن ظرف شاهی در محموله‌ی بنیامین: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ» (یوسف، ۷۶) و یافتن ظرف در محموله‌ی بنیامین، برادران به‌منظور زدودن تهمت دزدی از دامان خویش، در حضور عزیز، عذری تراشیدند: «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» (یوسف، ۷۷)؛ سابقاً او برادری داشت که از یک مادر بودند و او هم قبلاً دزدی کرده بود.

«فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهَا لَهُمْ» (همان، ۷۷)؛ یوسف (ع) رفتار زشت و تهمت ناروای برادران را نادیده گرفت و راز خیانت برادران در حق خویش و دروغ‌گویی و تهمت ناروای آنان را به خود و بنیامین، افشا نساخت (سید قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۰۲۲) و تنها به این گفته‌ی درونی در دل خویش بسنده می‌کند: «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (همان، ۷۷)؛ شما از منظر منزلت، بدترین مردم هستید و خداوند به آنچه وصف می‌کنید، داناتر است.

انسان‌های پخته و مسلط بر نفس خویش، از برخوردهای هیجانی و احساسی دوری می‌کنند و ناسنجیده، نه حرفی بر زبان می‌رانند و نه اقدامی می‌کنند، بلکه با طمأنینه و آرامش، اقدام مناسب را برمی‌گزینند و اولویت را بر مدارا و خویشتن‌داری بنا می‌نهند.

۴-۶. پرهیز از بی‌تابی

بارزترین و ملموس‌ترین مؤلفه‌ی صبر، مقاومت و ایستادگی در برابر مصائب و مشکلات پیش‌آمده و پرهیز از بی‌تابی، دلتنگی و افسردگی است و این مهم، به تصمیم جدی، عزم راسخ و اراده‌ی قوی نیاز دارد: «اضْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان، ۱۷). قرآن کریم همه‌ی رسولان الهی را متصف به این فضیلت اخلاقی معرفی می‌کند: «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» (انبیاء، ۸۵).

مصادیق این مؤلفه‌ی صبر در داستان یوسف (ع)، بسیار حائز اهمیت است:

یوسف (ع) آن هنگام که با امواج وسوسه‌های زلیخا و دیگر زنان هوسران دربار مصر مواجه شد، یا باید به خواسته‌ی نامشروع آنها تن می‌داد و یا به زندان می‌افتاد. او رو به درگاه پروردگار فرمود: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصَبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف،

۱- > ذَلِكَ كَيْدًا لِيُوسِفَ < (یوسف، ۷۶)؛ این‌گونه ما برای یوسف چاره‌اندیشی کردیم؛ نقشه‌ی یوسف برای نگهداری برادرش بنیامین از آغاز تا پایان آن (داستان پیمان، اتهام سرت، پرسش از قافله‌ی کنعان درباره‌ی سرت) کید (تدبیر) الهی بود؛ یعنی یوسف (ع) به الهام خدا، این کارها را انجام داد تا بتواند برادرش را محترمانه نزد خود نگه دارد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۲۳۹).

۳۳): پروردگارا! اگر میان زندان رفتن و پذیرش درخواست آنان مخیر شوم، زندان را برمی‌گزینم. از تو می‌خواهم که سوء‌قصد اینان را از من دورگردانی؛ زیرا اگر تو، مکر ایشان را از من نگردانی، به سوی آنان میل می‌کنم؛ در نتیجه، از بی‌خردان خواهم بود.

واژه‌ی جهل در عبارت «وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»، مقابل عقل قرار دارد و به معنای عمل ناسنجیده‌ای است که بر اثر جذبه‌ی شهوت و شتاب‌گری و برخلاف مقتضیات عقل صورت گیرد (نک: باقری، ۱۳۸۵، ص ۱۵-۱۶)؛ به عبارت دیگر، جهل به مفهوم، عقل را کنار زدن و مطابق هوای نفس عمل کردن است (نک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۵۳) و این خود بهترین دلیل بر این است که صبر و شکیبایی، عملی آگاهانه، عاقلانه و از سر تدبیر و آینده‌نگری است (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۸۶) و دیگر این‌که، انحراف و گناه ناشی از بی‌خردی است.

از جمله نکات تربیتی که از این مؤلفه می‌توان حاصل کرد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نخست این‌که، به بهانه‌ی ترس از رنج‌کشیدن و به زحمت افتادن، نمی‌توان مجوز ارتکاب گناه را برای خود صادر کرد؛ زیرا در برخی موارد، برای پاک بودن و پاک ماندن باید سختی را تحمل کرد. دوم این‌که در پی خواسته‌ی نفسانی رفتن، لذت زودگذر را به همراه دارد؛ اما پشیمانی آن اغلب غیر قابل جبران و گاهی نیز دائمی است.

۷-۲. پرهیز از شتاب‌زدگی

شتاب‌زدگی، صفتی است مخالف طمأنینه، صبر و آرامش و منشأ آن ضعف، کم‌توانی، کم‌ظرفیتی و محدودیت اراده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۴۲). بر این اساس، دوری از شتاب‌زدگی، از مهم‌ترین مؤلفه‌های صبر است که در پی آن انسان با طمأنینه تصمیم می‌گیرد و این، هرگز به معنای کند تصمیم‌گرفتن و آهسته عمل کردن نیست، بلکه به معنای این است که ابتدا باید جوانب کار را سنجید و سپس تصمیم مناسب را گرفت و به‌هنگام، اقدام کرد. در قرآن کریم آمده است: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمُ الْعَذَابُ» (احقاف، ۳۵)؛ پس شکیبا باش همان‌گونه که (پیامبران) اولوالعزم (صاحبان تصمیم استوار) شکیبایی کردند و بر عذاب امت تعجیل مکن.

نمود این مؤلفه‌ی صبر در رفتار یوسف^(ع) زمانی است که پادشاه دستور آزادی‌اش از زندان را صادر می‌کند: «قَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ» (یوسف، ۵۰)؛ اما واکنش یوسف^(ع) بسیار قابل تأمل و آموزنده است. او از شاه می‌خواهد که تحقیق کند که چرا و به چه علتی او را زندانی کرده‌اند: «فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسأَلْهُ مَا بَأْسُ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَا أَيَدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (همان، ۵۰)؛ زیرا او می‌خواهد زمانی که از زندان آزاد می‌شود، مانند گناه‌کاران آزادشده با او برخورد نشود، بلکه پیش از هر چیز، آشکار شدن پاکی و بی‌گناهی‌اش برایش مهم است؛ زیرا می‌داند که قرار است وظیفه‌ی مهمی را برعهده بگیرد. او نمی‌خواهد به چشم مجرمی دیده شود که مورد عنایت شاهانه قرار گرفته است (نک: مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۴۳۰).

از جمله نکات تربیتی که می‌توان از این تصمیم آگاهانه و عاقلانه برداشت کرد، می‌توان موارد ذیل را

برشمرد:

اول این‌که، صبر تنها به هنگام سختی‌ها و تحمل مصائب نمود پیدا نمی‌کند، بلکه مهم‌تر از آن صبر به هنگام برخورداری از نعمت و خوشی‌هاست و این دستور صریح قرآن است که به وقت سختی‌ها نباید ناامید شد و به هنگام نعمت و خوشی نیز نباید سرمست و مغرور گشت: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید، ۲۲).

دوم این‌که، مربی باید به مربی خویش بیاموزد که آزادی روح و فکر و حفظ آبرو و حیثیت مهم‌تر از آزادی جسم و تن است.

در برخی کتب تفسیری روایاتی نقل‌شده است که متضمن بی‌صبری یوسف^(ع) در زندان و عدم تحمل وی هستند؛ از جمله این‌که در تفسیر عیاشی آمده است: یوسف^(ع) در زندان، شبانه‌روزر فراق پدر، می‌گریست تا آن حد که زندانیان به ستوه آمده بودند، نهایت آنکه با یوسف به این تفاهم رسیدند که یک روز در میان گریه کند (تا ایشان کمتر اذیت شوند) (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷۷).

و نیز در روایت مرسل دیگری منسوب به امام صادق^(ع) آمده است: «بگائون واقعی پنج تن بوده‌اند: آدم، یعقوب، یوسف و ... اما یوسف، آن حد در فراق پدر گریست که زندانیان از دستش خسته شدند و در نهایت، به او قبولانندند که شب گریه کند یا روز تا ایشان کمتر از دست او رنج بکشند» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ همان، ۱۳۶۲ الف، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۷۳).

از نظر سندی روایات مورد نظر، همگی مرسل و فاقد اعتبار هستند؛ اما از نظر محتوایی، نکات ذیل قابل‌ذکر است:

نخست، متن دو روایت با هم تعارض دارند. در روایت عیاشی آمده است که یوسف با زندانیان توافق کرد که یک روز در میان گریه کند؛ اما در روایت دوم، بحث بر سر توافقی مطرح است که از میان شب یا روز، یکی را برای گریه کردن انتخاب کند.

دوم، بر اساس سیاق آیات و نص صریح قرآن کریم، یوسف^(ع) ایام زندان را غنیمت شمرد تا به ارشاد و هدایت هم‌زندان‌هایش بپردازد. شاهد این مطلب آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره‌ی یوسف^(ع) است. حال چگونه ممکن است فردی که نمی‌تواند خود را آرام کند و مدام در حال گریه و ندبه و زاری است، به ارشاد دیگران بپردازد؟

سوم، در متن دو روایت آمده است که یوسف برای پدرش یعقوب^(ع) گریه می‌کرد. گویا جاعلان این‌گونه روایات فراموش کرده‌اند که یوسف^(ع) هنگامی که زندانی شد، جوانی رشید بود و از زمان گرفتار شدن در چاه و جدا شدنش از پدر و مادر تا این زمان، مدت زیادی گذشته است و او دیگر کودک نیست که در فراق خانواده بی‌قراری کند، آن هم به حدی که زندانیان از صدای گریه و فغان وی به ستوه آیند.

۸-۲. خیرخواهی

به جرأت می‌توان گفت که ماحصل تمامی مؤلفه‌های صبر، در واژه‌ی «أَدْنُ حَیْرٍ» قابل درک و فهم است: «وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلِّ أَدْنُ حَیْرٍ لَكُمْ» (توبه، ۶۱). به عقیده‌ی مفسران، سعه‌ی صدر، رازداری، حفظ اسرار شخصی دیگران، خیرخواهی، توجه با تمام وجود به سخنان گوینده، برخورد محبت‌آمیز با مردم،

عیب‌پوشی و بازگذاشتن راه عذر و توبه‌ی خطاکاران، از جمله خصلت‌های نیکویی است که از عبارت «أُذُنُ خَيْرٍ» به دست می‌آید (نک: سید قطب، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۶۷۱؛ خسروانی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۷۸-۷۹؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۲۳۶-۲۳۷). این آیه اشاره دارد به این‌که، پیامبر اکرم (ص)، صدق و کذب مخاطبان را می‌دانست؛ اما از روی کار و حال آنان پرده بر نمی‌داشت؛ آنان را رسوا نمی‌ساخت و از راه رحمت با ایشان به رفق و مدارا رفتار می‌کرد (خسروانی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۷۹) و اگر از اشتباهشان عذرخواهی می‌کردند، می‌پذیرفت (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۷۹) و هیچ‌گاه به شایعات بها نمی‌داد (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۲۱۰) و همواره خیرخواه امت بود.

۱-۸-۲. پس از مشخص شدن مقصر حادثه‌ی خلوتگاه قصر و تبری‌ی یوسف (ع) از هرگونه خطا و لغزشی، عزیز مصر - همسر زلیخا - از یوسف (ع) درخواست کرد: «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا» (یوسف، ۲۹)؛ عزیز رو به یوسف کرده او را مخاطب ساخته گفت: ای یوسف! از ذکر این پیش‌آمد دیگر صحبتی مکن. مبادا فاش شود و موجب نکوهش و سرزنش من در شهر گردد (خسروانی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۷۹)؛ آن را به دست فراموشی بسپار و دیگر هیچ‌ذکری از آن به میان نیاور.

یوسف حق‌شناس و جواهرمد می‌توانست بر ضد خانم عیاش کاخ، تبلیغ کند و آبروی او را ببرد و به سبب تهمت‌ی که به او زده بود، انتقام خود را از وی بگیرد: «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یوسف، ۲۵)؛ اما واکنش حضرت، چیز دیگری است. او هیچ‌کینه‌ای از بانوی متجاوز به دل نگرفت و به فکر انتقام نیفتاد، بلکه کماکان به وظایف خود ادامه داد و کاخ به حالت عادی برگشت (نک: صالحی‌نجف‌آبادی، ۱۳۸۵، ص ۷۸-۷۹) و با این شیوه‌ی برخورد و این رفتار شایسته، با کاخ‌نشینان مدارا کرد و صفت نیک کتمان اسرار را نیز ضمیمه‌ی پاک‌دامنی خویش ساخت.

ضمن روایتی طولانی منسوب به امام سجاد (ع) آمده است: «... قَالَ لِيُوسُفُ «أَعْرِضْ عَن هَذَا» (یوسف، ۲۹) وَ لَا يَسْمَعُهُ مِنْكَ أَحَدٌ وَ اَكْتُمُهُ! قَالَ: «قَلَمُ يَكْتُمُهُ يُوسُفُ وَ أَدَّاعُهُ فِي الْمَدِينَةِ...» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۹)؛ عزیز خطاب به یوسف (ع) گفت؛ «این راز را پوشیده نگاه‌دار، مبادا کسی از آن باخبر شود!»؛ اما یوسف خبر را در تمام شهر فاش ساخت.

پیش‌تر نکاتی در نقد این روایت گفته شد، علاوه بر آن نکات، این‌که یوسف (ع) ماجرای زلیخا را در شهر منتشر کرد، با آن همه وصفی که در قرآن، درباره‌ی یوسف (ع) می‌بینیم؛ از جمله: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشَدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف، ۲۲)؛ «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (همان، ۲۴)؛ «وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (همان، ۲۷)؛ «وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (همان، ۵۱)؛ «وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (همان، ۵۶)؛ «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (همان، ۷۸)، به هیچ‌وجه هم‌خوانی و سازگاری ندارد و به وضوح جعلی و ساختگی بودن این روایت را هویدا می‌سازد.

۲-۸-۲. صحنه‌ی دیگری که مصداق مؤلفه‌ی عیب‌پوشی در داستان یوسف باشد، زمانی است که پدر، مادر و برادران را به وزراء، بزرگان و درباریان معرفی می‌کند:

«وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ...» (همان، ۱۰۰)؛ و پدر و مادر خویش را بر تخت خود بالا برد و به هنگام ورود او، همگی در مقابلش به سجده افتادند. او گفت: ای پدر! این سجود، تعبیر خواب پیشین من است که خدا آن را حقیقت بخشید و حقا که با من نیکی کرد، آنگاه که مرا از زندان بیرون آورد و پس از آنکه

شیطان، میان من و برادرانم را فاسد کرده بود، شما را از صحرا به اینجا آورد. بی‌تردید، پروردگار من به هر که خود بخواهد، احسان‌کننده و هر امر مشکلی را به تدبیر دقیق و نافذ خود آسان‌کننده است. همانا اوست که دانا و حکیم است.

یوسف^(ع) سخنی از نجات یافتن از چاه به میان نیاورد؛ زیرا برادرانش حضور داشتند. صبر، فتوت و جوانمردی‌اش به او اجازه نمی‌داد که برادرانش را شرمنده سازد و راز آنان را آشکار گرداند؛ پس با بهترین عبارتی که ممکن است تصور شود، به داستان برادران اشاره‌ای کرد، بدون اینکه مشتمل بر طعن و سرزنشی باشد. پس در میان نعمت‌ها، تنها بیرون آمدن از زندان را ذکر کرد و سخنی از نجات از چاه به میان نیاورد و گرنه زندان رفتن او نتیجه‌ی به چاه انداخته شدنش بود.

او گفت: «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي». «نزغ» به معنی افساد و اغوای شیطان است. حضرت یوسف^(ع) برای احترام برادران، این تفرقه و جدایی را به شیطان نسبت داد. آن هم نه با عبارتی چون: آنان فریب شیطان را خوردند، بلکه گفت: شیطان، میان من و برادرانم افساد کرد و میان ما از یکدیگر جدایی انداخت (طیب، ۱۳۶۹، ج ۷، ص ۲۸۱).

از جمله درس‌های آموزنده‌ی مسائل مطرح شده این است که مربی توانایی عیب‌پوشی را در مرتب‌ی پرورش دهد، به‌طوری‌که به راحتی بتواند عیوب دیگران را بپوشاند، بلکه بالاتر از آن، به جای پرداختن به عیوب دیگران، در پی اصلاح عیوب خویش باشد و اگر در دیگران عیبی را می‌بیند، در کمال خیرخواهی و دلسوزی، درصدد اصلاح آن برآید.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت به دست می‌آید که، صبر به معنای سکوت، تسلیم، ظلم‌پذیری و دست‌برداشتن از عمل نیست، بلکه به معنای خویشتن‌داری و تسلط بر قلب و به تبع آن، درست‌اندیشیدن، تصمیم صحیح گرفتن و به جا توقف کردن و به‌هنگام عمل کردن است. بر این اساس صبر به معنای توانایی کنترل قوای درونی در جهت رشد و کمال واقعی انسان، از محوری‌ترین بنیان‌های تربیت بشری است که در تعداد قابل توجهی از آیات قرآن کریم به آن پرداخته شده است.

از نگاه درون‌دینی، صبر، دارای مؤلفه‌های ویژه‌ای است که «شرح صدر» پایه و اساس آنهاست و نهایت کمال در صبر در مؤلفه‌ی خیرخواهی نمود پیدا می‌کند که عبارت قرآنی «أُذُنٌ خَيْرٌ» به نیکویی بیانگر آن است.

همچنین صبر محور آیات سوره‌ی یوسف^(ع) است که از آغاز تا انجام قصه‌ی یوسف^(ع) و برادرانش نمود عینی دارد. دیگر این‌که، روش الگویی بهترین وسیله برای انگیزه بخشیدن، جهت دادن و راه‌بردن متربّیان است. «احسن القصص» قرآن کریم و به عبارتی قهرمان این قصه، بهترین الگوی عملی صبر برای بشریت در تمامی دوران حیات است، هرچند که داستان یوسف^(ع) همانند داستان سایر پیامبران در قرآن کریم، در بخش روایات تفسیری از دست‌خوش تحریف، جعل و ساختگی بودن در امان نمانده و گویا دست‌هایی عامدانه و بعضاً ناآگاه در کار بوده است تا چهره‌ی ملکوتی ایشان را در هاله‌ای از شک و تردید فرو ببرند و بشریت را از دسترسی به مقصود هدایتی قرآن باز دارند، با این‌وجود، توجه به سیاق آیات و بهره‌گیری از

روش تفسیری قرآن به قرآن و نیز برخورد نقّادانه و عالمانه با روایات تفسیری، می‌تواند ما را در بهره‌مندی صحیح از مضامین والای این قصه‌ی نیکوی قرآنی یاری رساند.

منابع

- قرآن کریم
- ابن‌أبی‌الحدید، عبدالحمید بن‌هبة‌الله؛ شرح نهج‌البلاغه لابن‌أبی‌الحدید؛ قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌عاشور، محمدطاهر؛ تفسیر التحریر و التنویر؛ بیروت، مؤسسه‌التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
- ابن‌فارس، أحمد بن‌فارس؛ معجم مقاییس اللغه؛ قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌منظور، محمد بن‌مکرم؛ لسان‌العرب؛ چاپ سوم، بیروت، دار‌الفکر - دار‌صادر، ۱۴۱۴ق.
- ازهری، ابومنصور محمد بن‌احمد؛ تهذیب‌اللغه؛ بیروت، دار‌إحیاء‌التراث‌العربی، بی‌تا.
- باقری، خسرو؛ نگاه‌ی دوباره به تربیت اسلامی؛ چاپ یازدهم، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی مدرسه برهان، ۱۳۸۵ش.
- بهشتی، محمد؛ مبانی تربیت از دیدگاه قرآن؛ تهران، فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷ش.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن‌محمد؛ تصنیف غرر‌الحکم و درر‌الکلم؛ قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش.
- جوادی‌آملی؛ تفسیر تسنیم؛ قم، اسراء، ۱۳۹۵ش.
- حجتی، سید محمدباقر؛ اسلام و تعلیم و تربیت؛ چاپ بیست‌ویکم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ش.
- حرانی، حسن بن‌علی؛ تحف‌العقول؛ چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ق.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی؛ تاج‌العروس من جواهر‌القاموس؛ بیروت، دار‌الفکر، ۱۴۱۴ق.
- خامنه‌ای، سیدعلی؛ گفتاری در باب صبر؛ تهران، غدیر، ۱۳۵۴ش.
- خسروانی، علیرضا؛ تفسیر خسروی؛ تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۹۰ق.
- دلشاد‌تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، چاپ سوم، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۷ش.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- دیاری بیدگلی، محمدتقی؛ پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن؛ چاپ دوم، تهران، سهروردی، ۱۳۸۳ش.
- راغب‌اصفهانی، حسین بن‌محمد؛ مفردات‌ألفاظ‌القرآن؛ بیروت - دمشق؛ دار‌القلم - الدار‌الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- رشیدرضا، محمد؛ تفسیر المنار (تفسیر القرآن‌الحکیم)، (درس‌های شیخ محمد عبده)؛ چاپ دوم، بیروت، دار‌المعرفه، بی‌تا.
- رضایی‌اصفهانی، محمدعلی؛ تفسیر قرآن‌مهر؛ قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷ش.
- سعادت‌فر، انیسه؛ انسان‌شناسی از دیدگاه شهید مطهری و اریک فروم؛ تهران، معارف، ۱۳۸۷ش.
- سلطان‌علی‌شاه، سلطان محمد بن‌حیدر؛ بیان‌السعاده فی مقامات‌العباده؛ چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
- سید قطب؛ فی ظلال‌القرآن؛ چاپ سی‌وپنجم، بیروت، دار‌الشروق، ۱۴۲۵ق.

- صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه؛ چاپ دوم، قم، فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله؛ جمال انسانیت یا تفسیر سوره‌ی یوسف^(ع)؛ تهران، امید فردا، ۱۳۸۵ش.
- صدوق، محمدبن‌علی؛ الأمالی؛ چاپ ششم، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ش.
- _____؛ الخصال؛ قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش الف.
- _____؛ صفات الشیعه؛ علمی - تهران، ۱۳۶۲ش ب.
- _____؛ علل الشرائع؛ قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
- طالقانی، محمود؛ پرتوی از قرآن؛ چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
- طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۳۹۰ق.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن؛ جوامع‌الجامع؛ قم، حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ق.
- _____؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمدبن‌جریر؛ جامع‌البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)؛ بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
- طریحی، فخرالدین؛ مجمع‌البحرین؛ چاپ سوم، کتاب‌فروشی مرتضوی - تهران، ۱۳۷۵ش.
- طیب، عبدالحسین؛ اطیب‌البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ دوم، تهران، اسلام، ۱۳۶۹ش.
- عسکری، حسن‌بن‌عبدالله؛ الفروق فی اللغه؛ بیروت، دار الآفاق‌الجديده، ۱۴۰۰ق.
- عیاشی، محمدبن‌مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تهران، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۰ق.
- غزالی، محمد؛ احیاء علوم‌الدین؛ ترجمه‌ی محمد خوارزمی؛ چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد؛ کتاب‌العین؛ چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ق.
- فیروز‌آبادی، محمدبن‌یعقوب؛ القاموس‌المحیط؛ بیروت، دارالکتب‌العلمیه، بی‌تا.
- قرائتی، محسن؛ تفسیر نور؛ تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸ش.
- قرشی، علی‌اکبر؛ قاموس قرآن؛ چاپ ششم، تهران، دار الکتب‌الإسلامیه، ۱۳۷۱ش.
- قمی، علی‌بن‌ابراهیم؛ تفسیر‌القمی؛ چاپ سوم، قم، دار‌الکتاب، ۱۴۰۴ق.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب؛ گزیده‌ی کافی؛ مترجم و محقق: محمدباقر بهبودی؛ چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ش.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب؛ الکافی؛ چاپ چهارم، تهران، دار الکتب‌الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مدرسی، محمدتقی؛ من‌هدی‌القرآن؛ تهران، دار‌محبی‌الحسین^(ع)، ۱۴۱۹ق.
- مروتی، سهراب؛ تکامل انسان در آئینه‌ی اخلاق؛ ایلام، گوش، ۱۳۸۱ش.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی؛ اخلاق در قرآن؛ تحقیق و نگارش از محمدحسین اسکندری؛ چاپ هشتم، قم، مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام^(ع)، ۱۳۸۰ش.
- مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات‌القرآن‌الکریم؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ تهران، صدرا، ۱۳۶۸ش.
- مظاهری، حسین؛ صبر کیمیای سعادت انسان؛ اصفهان، مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعاتی الزهراء (س)،

۱۳۹۳ ش.

- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ چاپ دهم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله؛ حسن حسن‌زاده آملی و محمد باقر کمره‌ای؛ منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه؛ چاپ چهارم، تهران، مکتبه الإسلامیه، ۱۴۰۰ ق.